ان فی ذلک لآیۃ لاولی الالباب

شاہ ولی اللہ صاحب

الطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم

بتصحیح مولوی محمد مظہر حسن صاحب ... خلف الصدق جامع معقول

و منقول ... مولانا مولوی احمد حسن صاحب رحمہ اللہ مرادآبادی

... مراد آباد ... طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی علّم الانسان ما لم یعلم و الهمه اصناف العلوم و الحکم
و صلی الله علی سیدنا محمد شفیع المذنبین و وسیلة المقربین و علی آله
و اصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که مدح سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم و نشر مناقب آنحضرت و ذکر دلائل نبوت آنجناب بی شبهه
مثمر برکات و موجب رجاست و این فقیر موفق شد در اثنا نظم قصیده بائیه
درین باب که تتبع قصیده سواد بن قارب صحابی سر زده و آن قصیده بغایت
ابتداست بر طور عرب اول بسمع مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم رسیده و بقبول
خاطر شریف مشرف شده و قصیده این ضعیف هر چند در آن مرتبه نیست که در حسب

قصائد ملیحا بآن منهاج کرده شود ولیکن مشتمل است بر دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اشارت بسا نکتها از مقاصد مهمه و خالی از بعض لطافت نیست و بون بعض الفاظ قصیده خالی از غرابت نبود لازم آمد که شرح آن بطریق ایجاز و اختصار کرده شود مناسب چنان بنماید که هر مقصدی را فصلی متمیز کرده آید و ناظم این قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم مقرر کرده شد

فصل الاول

در تشبیب بذکر بعض حوادث زمان که دران حوادث لابدست از استمداد بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تخلص بذکر مناقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ــ

کأن نجوما اومضت فی الغیاهب	عیون الافاعی او رؤس العقارب

الایماض درخشیدن برق الغیهب تاریکی غیاهب جماعة یعنی گویا ستارگان که میدرخشند در تاریکیها چشمهای افعی است یا سرهای کژدم است قلق خاطر را بیان میکند ماخوذ از آنکه هر که مشوش میشود شبها بخواب نمیرود و ستارگان در نظر او بمنزله چشم افعی و سر کژدم می آید ــ

اذا کان قلب المرء فی الامر خائرا	فاضیق من تسعین رحب السباسب

خائر النفس ای ثقیل النفس غیر طیب ولا نشط سبسب بیابان سباسب جماعة رحب بالضم فراخی رحب بالفتح نعت سنه یقال بلد رحب یعنی وقتیکه باشد دل مرد در کارها ای از کارها محزون و پریشان پس در نظر او تنگتر بنماید از عقد تسعین بیابانهای کشاده و عقد تسعین عبارت از آنست که سر انگشت سبابه در اصل ابهام نهند که حلقه بغایت تنگ پیدا شود ــ

وتشغلنی عنی وعن کل راحتی ‌‌ | ‌‌ مصائب تقفو مثلها من مصائب

شغل عنه فهو شاغل وذاک مشغول یعنی باز داشت از وی تقفو ای تتبعه یعنی بازمی‌دارد مرا از تأمل در حال خود از بهره‌مندی شدن براحت خود مصیبتها که از پی درمی‌آیند مثل خود را از مصائب دیگر

اذا ما اتتنی ازمة مدلهمة ‌‌ | ‌‌ تحیط بنفسی من جمیع جوانب

ازمه سختی وتحیط واد لهمام تاریک شدن شب لیلة مدلهمه شب تاریک یعنی وقتیکه میرسد بمن سختی در غایت تاریکی وصعوبت گرد می‌آید نفس مرا از جمیع جوانب من

تطلبت هل من ناصر او مساعد ‌‌ | ‌‌ الوذ به من خوف سوء العواقب

لوذ ولیاذ پناه گرفتن وحرف من اینجا مانند من است در آیه فاطعمهم من جوع وآمنهم من خوف یعنی میجویم که آیا هیچ یاری دهنده ومدد کننده هست که پناه گیرم باو تا ترس شدت وسختی عواقب امور دفع گردد

فلست اری الا الحبیب محمدا ‌‌ | ‌‌ رسول اله الخلق جم المناقب

جموم بسیار شدن آب در چاه جم بسیار یعنی پس نمی‌بینم هیچ کس را مگر آن محبوب را که نام مبارک ایشان محمد است صلی الله علیه وسلم پیغامبر خدا تبارک وتعالی کثیر المناقب

ومعتصم المکروب فی کل غمرة ‌‌ | ‌‌ ومنتجع الغفران من کل تائب

اعتصام چنگ در زدن کرابه بالضم اندوه وغمره وباقل آب بسیار وغرق شدن در آن ازان نقل کرده شده یقال غمرات الموت شدائده انتجاع طلب آب وجا... یعنی بنظر می‌آید مرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جای دست زدن اندوهگین است در هر سختی وجای طلب کردن مغفرت است بنسبت هر توبه کننده

درین بیت اشارت است بمضمون آیۂ کریمہ ولو انھم اذ ظلموا انفسہم جاؤک فاستغفروا اللہ واستغفر لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما

فصل دوم دربیان منقبت عظیمہ از مناقب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وآن شفاعت کبری است وتفصیل آن در بخاری ومسلم مذکور است ؎

ملاذ عباد اللہ ملجاء خوفہم		اذا جاء یوم فیہ شیب الذوائب

یعنی جای پناہ گرفتن بندگان خدا وگریزگاہ ایشان در وقت خوف ایشان وقتیکہ بیاید روزیکہ در آن روز سفید شدن گیسوہا است یعنی روز قیامت واضافت ملجا بخوفہم بادنی ملابستہ است ودرین بیت اشارہ واقع شدہ است بآیۂ کریمہ فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء منفطر بہ ؎

اذا ما اتوا نوحا وموسے وآدما		وقد ہالہم اعصار تلک الصعائب

صعوبت وشواری صعائب جمع صعب یعنی وقتیکہ بیایند بندگان خدا پیش حضرت نوح وحضرت موسی وحضرت آدم صلوات اللہ وسلامہ علیہم حالانکہ در خوف وفزع انداختہ باشد ایشانرا دیدن آن سختیہا ؎

فما کان یغنے عنہم عند ہذہ		نبی ولم یظفرہم بالمآرب

یعنی حتالک ہذا ای ما ینفعک اظفار فیروزی دادن مارب بفتح الراء وضمہا حاجت یعنی پس نفع نداد ایشان را نزدیک این سختیہا ہیچ پیغامبری وفیروز نساخت ایشانرا ہیچ پیغامبری بمطلبہا ؎

ہنالک رسول اللہ یحولہم بہ		شفیعا وفتاحا لباب المواہب

بحو آشنا گردن یعنی در آن وقت قصد کنند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بجانب

پروردگار خود در حالتی که اراده شفاعت دارد و اراده کشادن دروازه بهشتها دارد ۔

فیرجع مسرورا بنیل طلابه	اصاب من الرحمن اعلی المراتب

پس باز گردد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شادمان بیافتن مقصود خود در حالتی که یافته است از جناب حضرت رب العزت اعلی مراتبها ۔ **فصل سوم** در بیان نوعی از دلائل نبوت که بشارات انبیاء سابقین است بوجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیجا اشارت است به لنسب اطهار آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۔

سلالة اسمعیل والعرق نازع	واشرف بیت من لوی بن غالب

سلالة الشی ما استخرج منها النزع الجذب و نزع القوس جذبها عرق بالکسر بیخ ۔ لوی بضم لام و فتح همزه و تشدید یا جد اعلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلاصه است برآمده از حضرت اسمعیل و اصل بجانب خود کشنده است فرع را یعنی البته فرزند به پدر میماند و قبیله آنحضرت صلی الله علیه وسلم شریفترین قبائل اولاد لوی بن غالب است و درین بیت اشارت است بآن قصه که فرشته نزدیک هاجره بشارت داد که از اولاد فرزند تو پیغامبری پیدا شود و اشارت است به مضمون حدیث ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم رواه مسلم ۔

بشارة عیسی والذی عنه عبروا	لشدة باس بالضحوک المحارب

ضحوک و ضحاک بادشاه مشهور که در کثرت فتوح بآن مثل زده میشود یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصداق بشارت حضرت عیسی است علیه السلام و آن پیغامبری که تعبیر کرده اند پیغامبران از وی باسم ضحوک بسبب شدة قتال و درین بیت اشارت است

بمضمون کریمه که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد و اشاره است بآن قصه که انبیاء سابقین گفته اند که در آخر زمان پیغامبر ضحوک پیدا شود ٥

ومن اخبروا عنه بان لیس خلقه — لفظ و فی الاسواق لیس بصخّاب

صخب بانگ و فریاد فظ مرد درشت خو یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر است که خبر داده اند پیغامبران پیشین از وی بآن که نیست خلق او درشت و نیست در بازارها بانگ بلند کننده و درین بیت اشاره است بحدیث دارمی که در توریت مذکور است در وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم - لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخّاب فی الاسواق ٥

ودعوة ابراهیم عند بنائه — بمکة بیتا فیه نیل الرغائب

رغیبه عطای بسیار رغائب جماعه یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر است که مصداق دعاء حضرت ابراهیم شد وقت بنیاد کردن وی در مکه معظمه خانه که در وی یافته شود عطاهای بسیار درین بیت اشاره است بمضمون کریمه واذ یرفع ابراهیم القواعد الآیه

فصل چهارم

در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تابع شمائل و اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم است که بهیئة اجتماعیه بجز پیغامبران را حاصل نشود قطعا هرچند احاد آن خصال مخصوص بانبیا نباشد مثل اعتدال خلقت و فصاحت لسان و نفع رسانیدن بمردمان و سخاوت و علو همت و شجاعت و عفو و حلم و زهد الی غیر ذلک ٥

جمیل المحیّا ابیض الوجه ربعة — جلیل کرادیس ازجّ الحواجب

محیّا روی آدمی رجل ربعه بین الطویل والقصیر زجج باریکی و درازی والکرادیس رؤس العظام واحدها کردوس یعنی صاحب جمال است روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

ومائل بسفیدیست روی آنحضرت ضیا نقامت است آنحضرت نیز وقوی هست سر آنخوانهای آنحضرت وباریک ودراز وتمام است ابروهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم

صبیح ملیح ادعج العین اشکل ... فصیح له الاعجام لیس بشائب

الدعج شدة سواد العین — اشکل العین ای فی بیاضها شیٔ من حمرة اعجمت الکلام صیرته عجمیا والمراد ههنا ترک الایضاح یعنی خوبصورت بالاحت است آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیاهی چشم آنحضرت در نهایة کمال بود وسفیدی چشم آنحضرت لبرخی آمیخته بود با فصاحت است آنحضرت نیست رکاکت کلام با آنحضرت آمیخته صلی الله علیه وسلم ٥

واحسن خلق الله خلقا وخلقةً ... وانفعهم للناس عند النوائب

یعنی بهترین خلق خداست در خصلت ودر شکل ونافعترین ایشانست مردمان را نزدیک هجوم حوادث زمان ٥

واجود خلق الله صدرا ونائلا ... وابسطهم کفا علی کل طالب

نیل یافتن وعطا را نائل گویند بمعنی اسم مفعول چنانکه در عیشة راضیة گفته اند یعنی سخی ترین خلق خداست باعتبار سینه وباعتبار عطا وکشاده کننده ترین ایشان است دست را بر هر سوال کننده ٥

واعظم جر المعالی نهو صنه ... الی المجد سبا للعظائم خاطب

جرأت وجوانمرد ومعالی جمع معلاة بمعنی بلندی قدر ومنزلت عظائم جمع عظیمه بمعنی مرتبه بلند یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگترین جوانمردیست که برای مراتب بلند برخاستن او باشد بسوی بزرگی ترقی کند وکارهای بزرگ را طلب نماید کسیکه

زن شد لقیه را خواستگاری کند ۵

ترى اشجع الفرسان لاذ بظهره — اذا احمر باس فی بئیس المواجب

عذاب بئیس ای شدید احمر الباس ای اشتد الحرب لقتال خرج القوم الی مواجبهم ای مصارعهم یعنی می بینی شجاعترین سواران را که پناه گرفته است به پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که سخت شد کارزار در معرکهای سخت ۵

واذاه قوم من سفاهة عقلهم — ولم یذهبوا من دینه مذاهب

یعنی ایذا دادند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم جماعه بسبب کوتاهی عقل خود و نرفتند در راهها از دین او ۵

فما زال یدعو ربه لهداهم — وان کان قد قاسی اشد المتاعب

پس همیشه دعا میکرد پروردگار خود را برای راه نمودن ایشان اگرچه کشیده بود سخت ترین مشقتها و درین دو بیت اشاره است بان قصه که کفار بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگ می انداختند و آنحضرت میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ۵

وما زال یعفو قادرا عن مسیئهم — کما کان منه عند جبذة جاذب

الجبذ لغة فی الجذب وقیل مقلوب یعنی همیشه عفو میکرد از بدی کننده ایشان حالانکه قادر بود بر انتقام چنانکه واقع شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک کشیدن جامه از اعرابی که کشیده بود و درین بیت اشاره است بحدیث انس که اعرابی ردای مبارک آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از پس پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکشید تا آنکه اثر کرد در منکب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

تبسم فرمود واو را چیزی عطا نمود ۵

وما زال طول العمر لله معرضا		عن البسط فی الدنیا وعیش المرازب

مرازب جمع مرزبان والمرزبان الفارس الشجاع المقدم علی القوم ودون الملک معرب یعنی همیشه بود طول عمر خود برای رضای خدا معرض از رفاهیت در دنیا وار عیش رؤسای عجم ۵

بدیع کمال فی المعالی فلا امرؤ		یکون له مثلا ولا بمقارب

یعنی بی نظیر است کمال او در جمیع اوصاف لیس نیست هیچ مردی مانند او ونیست هیچ مردی نزدیک باو در جمع درمیان بدیع ومعانی ایهام تطبیق است واین آخر فصل رابع است وبدیع کمال دلالت میکند بر انتهای این کلام وبمنزله نتیجه است آنرا

فصل پنجم در اشاره بنوع دیگر از دلائل نبوت وآن شامل است در حال عرب وعجم وعادات ومذاهب ایشان پیش از بعثة حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که ببداهت عقل فهمیده میشود که لطف الهی مقتضی تغیر آن اوضاع است وتامل در حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امیة وعدم مخالطت علماء مشهوره بامانند که این همه دلالت میکنند بر صدق دعوی نبوت وتامل در اصلاح آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر ملة را باحسن وجوه واین استدلال بدان ماند که هرکه عدالت ملک عادل را میداند اگر به بیند که رعیت او راه فساد وبغی گرفته اند یقین میکند که پادشاه البته زجر ومنع خواهد کرد وبر سر آن جماعة قهرمانی را مسلط خواهد که تغیر اوضاع ایشان نماید وچون کسی دعوی کند که من طبیبم مداوا کند مرضی را و ایشان شفا یابند بیقین دانسته شود که صادق هست در دعوی خود ۵

انا نامقیم الدین من بعد فترة | وتحریف ادیان وطول مشاغب

فترة سستی وزمان میان دو پیغامبر شغب بالجنبش بر انگیختن فتنه وتباهی یعنی آمد بما درحالتی که راست کننده دین است بعد سستی آن یا بعد انقطاع رسل وبعد تغیر ملتها وبسیاری فتنها وفسادها ودرین بیت اشاره است بآن کلمه که در کتب سابقه مذکور است ولن یقبضه الله حتی یقیم الملة العوجا بان یقولوا لا اله الا الله ٥

فیا ویل قوم یشرکون بربهم | وفیهم صنوف من خیم المثالب

وخیم ای ثقیل مثالب عیبها ونقصها مثلبه یکی یعنی پس ای وای آن قوم را که شریک مقرر میکنند با پروردگار خویش ودرین جماعة انواع بسیار است از عیبهای گران ونقصها ودرین بیت اشارت است بحال مشرکان عرب است ٥

ودینهم ما یفترون برأیهم | کتحریم حام واختراع السوائب

حامی فحلی که او را آزاد کنند وبروی سوار نشوند وسائبه ناقة کانت تسیب فی الجاهلیة لنذر یعنی دین این مشرکان چیزی است که برمی بافند آنرا بعقل خود بغیر استناد بوحی الهی مانند تحریم حام واختراع سائبه ها ست ٥

ویا ویل قوم حرفوا دین ربهم | وافتوا بمصنوع لحفظ المناصب

یعنی وای آن قوم را که تحریف کردند دین پروردگار خود را وفتوی وادند ببافته از طرف خود برای نگاهداشتن منصبها وریاستها ـ واین اشارت است بحال یهودیان است ٥

ویا ویل من اطری ابن صفیه | فسماه رب الخلق اطراء خائب

اطرار بمبالغه ستودن یعنی وای آنکس را که مبالغه کرده است در مدح بنی خویس ناسپاس او را پروردگار خلق بمبالغه مطلب نایابنده و این بیت اشارت است بحال نصاری ٥

ویا ویل قوم قد اباد نفوسهم	تکلف تزویق وحب الملاعب

بوار بالفتح هلاکی بار فلان ای هلک وابادہ اللہ ای اہلکہ زاوق سیماب بلغۃ اہل مدینہ تزویق آراستن وکل منقش عندہم مزوق وانلم یکن ہناک زیبق یعنی وای آن قوم را که هلاک کرده است نفوس ایشان تکلف تزیین و دوستی بازیہا واین بیت اشارت است بحال ملوک عجم ورؤسا ایشان ٥

ویا ویل قوم قد اخف عقولهم	تجبر کسریها واصطلام الضرائب

اخف سکبار کرد واصطلام ازبن برکندن الضریبۃ ما یؤدی العبد الی سیدہ من الخراج المقرر علیہ فعیلۃ بمعنی مفعول والجمع ضرائب یعنی وای آن قوم را که سکبار ساخته است عقول ایشان را تجبر کسری او از بیخ برکندن خراج او باج ایشانرا واین اشارت است بحال رعایای عجم که پایمال ظلم ملوک شده بودند ٥

فادرکهم فی ذاک رحمة ربنا	وقد اوجبوا منه اشد المعاتب

معتبه بفتح التا وکسرها خشم گرفتن یعنی پس دریافت ایشان را در ینحالت رحمة پروردگار ما حال آنکه مستحق شده بودند از جانب حق تعالی سخت‌ترین خشمها ٥

فارسل من علیا قریش نبیه	ولم یک فیما قد بلوه بکاذب

بلا و ابلاء و ابتلاء آزمودن پس فرستاد از بلندترین قبیله درمیان قریش پیغامبر خود را و نبود در آنچه قریش امتحان کرده بودند دروغگوئی ٥

ومن قبل هذا لو تخالط مدارس		الیهود ولم یقرء لهم خط کاتب

یعنی پیش ازین نیامیخته بود بمدرسهای یهود و نخوانده بود خط نویسندهٔ ازیشان

فاوضح منهاج الهدی لمن اهتدی ومنّ بتعلیم علی کل راغب

یعنی پس واضح ساخت راه هدایت را برای هر که راه یابی خواهد و احسان کرد بآموختن شرائع بر هر رغبت دارنده در امر خیر

واخبر عن بدء السماء لهم وعن		مقام مخوف بین ایدی المحاسب

یعنی پس خبر داد از ابتدای آفرینش آسمان ایشانرا و از ایستادن پیش پروردگار حساب کننده که از آن ایستادن ترسیده می شود و درین بیت اشارهٔ است بآیهٔ کریمه ولمن خاف مقام ربه جنتان و درین بیت جمع کرده شد حال مبدا و معاد را

وعن حکم رب العرش فیما لعهدها		وعن حکم تروی بحکم التجارب

العهد بفتحتین پیش آمدن خبر یعنی خبر داد از فرمان پروردگار عرش در آنچه پیش می آمد ایشان را و از حکمتها که روایت کرده میشود بسبب تجربها و درین بیت اشارهٔ است بآنکه حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم دو علم بتلقین فرمود علم احکام و علم حکم اول ظاهر است و ثانی چون مصالح منزلیه و علم اخلاق و خواص بعض اطعمه و غیرها و این علم ثانی گاهی بحکم تجربه نیز ادراک نموده میشود

وابطل اصناف الخنی واباد ها		واصناف لهی للعقوبة جالب

خنی بیهوده گفتن و مراد اینجا اعم است از قول و فعل اباد ای اهلکه یعنی باطل ساخت اقسام بیهودگی را و برهم زد انها را و باطل ساخت اقسام ظلمی که عقوبة

الہی را مقتضی است و درین بیت اشارت است بآن حدیث کہ ہیچ گناہ نزدیک
خدا تعالی جالب تر نیست عقوبت را از بغی یعنی اشارت است بامراض نفسانیہ
کہ از جہت نفس شہویہ پیدا شود یعنی بامراضی کہ از جہت نفس سبعیہ پیدا شود ۵

وبشر من اعطی الرسول قیادہ ۔۔۔ بجنۃ بتنعیم وحور کواعب

قیاد رسنی کہ استور را بآن کشند یعنی بشارت داد کسی را کہ بدست رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم داد مہار خود را بہ بہشت نعمت وحور نوجوان ۵

واوعد من یابی عبادۃ ربہ ۔۔۔ عقوبۃ نیران وعیشۃ قاطب

قطوب روی ترش کردن یعنی ترسانید کسی را کہ سر باز میزند از عبادت پروردگار
خود بعقوبۃ دوزخ وگذران شخصی کہ روی ترش کردہ است درین بیت اشارہ
کردہ شد بمضمون کریمہ من اعرض عن ذکری فان لہ معیشۃ ضنکا ونحشرہ
یوم القیامۃ اعمی ۵

فانجی بہ من شاء منا نجاتہ ۔۔۔ ومن خاب فلتندبہ شر النوادب

یعنی پس نجات داد خدا تعالی بسبب این پیغامبر کسی را کہ او نجات خواستہ بود
وہر کہ مطلب نیافت باید کہ نوحہ کنند بر وی بدترین نوحہ کنندگان ۵

فاشہد ان اللہ ارسل عبدہ ۔۔۔ بحق ولاشیٔ ہناک برائب

تقول رابنی فلان اذا رأیت منہ ما یریبک وما یکرہ یعنی پس گواہی میدہم تحقیق کہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیغامبر است از جانب خدا تعالے نیست اینجا ہیچ چیز کہ
در شبہہ اندازد ۵

وقد کان نور اللہ فینا المہند ۔۔۔ ومصباح تدبیر علی کل ناکب

صمصام تیغ بران که باز نگردد و تقال نکبه اذا عدل عنہ یعنی ہر آئینہ بود نزد خدا تعالی
درمیان ما برای ہر راه پاینده و شمشیر بران عقوبت بر ہر کسیکہ شوند و این دو بیت
دلالت میکند بر حسن این فصل و بمنزلہ نتیجہ است آنرا **فصل ششم**
در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل است در شریعت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کہ ہمہ ارشاد ست باقامت عبادت کہ حق خالق ست بر مخلوق و تہذیب
نفوس باخلاق فاضلہ و دعوت بتدبیر منزل و سیاست مدنیہ و نصب سلطان برای
آن بوجهی کہ محکم شد از ان مقصود نگردد و این استدلال بدان ماند کہ اگر شخصے کتاب
سیبویہ میخواند یقین میکند کہ مصنف آن کتاب کامل بود در نحو و ہر کہ دیوان متنبی
میخواند میداند کہ صاحب آن کامل بود در شعر و ہر کہ قانون میخواند میداند کہ مصنف
آن کامل بود در علم طب ہمچنان ہر کہ تفاصیل شرائع آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم می بیند شک نمیکند در انکہ استیفاء مقاصد تشریع بدون این علوم میسر نیست
و صاحب این علوم نبی است کہ این علوم را بوحی ملقی فرمود ٥

واقوی دلیل عند من نوعقلہ	علی ان شرب الشرع صفی المشارد

شرب بالکسر حصہ آب یعنی محکم ترین دلیلی نزدیک کسیکہ کامل است عقل او برانکہ
آب حدود شرع صافی ترین جمیع آبخورہا ست ٥

تواطی عقول فی سلامۃ فکرۃ	علی کل ما یاتی بہ من مطالب

تواطئوا علیہ ای توافقوا یعنی با یکدیگر موافق بودن عقلہا در وقت سلامت فکر بر
ہر چہ می آرد آنرا شرع از احکام یعنی عقول سلیمہ ہمہ متفق اند باستحسان شرائع
و تسہیل ہمزہ تواطی بنا بر ضرورت شعر است ٥

وتحقیق حق فی اشارة حاجب		سماحة شرع فی رزانة شرعة

سماحة جوانمردی و مراد اینجا سهولت است شرعه بالکسر و شریعة جای در آمدن بر سر آب و راه پیدا کرده خدای تعالی رزانة آهستگی رزین ای وقور یعنی اقوی دلیل سهولت شریعة است باترک شتاب زدگی یعنی جامع است در سهولة و وقار نه چندان تساهل وارد که از حد گذرد و نه چندان شدید است که شاق باشد و اثبات حق در اشاره بابرو یعنی بسیاری از مطالب غامضه در الفاظ سهله بلطافت عجیبه تقریر فرمود و درین بیت اشارة است بحدیث بعثت بالملة السمحة السهلة و بحدیث اوتیت جوامع الکلم ۵

نبوة تالیف وسلطان غالب		مكارم اخلاق واتمام نعمة

یعنی خوبیهای اخلاق و تمام کردن نعمت و راه نمودن حق بتسلط غلبه کننده یعنی دین آنحضرت صلی الله علیه وسلم با غلبه ملک منضم است و درین بیت اشارة است بحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و اشارة است بآنکه ملة محمدی مخصوص ست بجمع شریعت با خلافت و سلطان غالب از قبیل اضافة موصوف است بصفة ۵

علی بینات فهمها من غرائب		نصدق دین المصطفی بقلوبنا

یعنی راست میداریم دین مصطفی را صلی الله علیه وسلم بدلهای خود با قرائنه واضحه که فهمیدن آن از عجائب است و درین بیت اشارت است بمضمون کریمه افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد و اشاره است بتمامی این فصل ـ

فصل هفتم در نوعی دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم ۵

براهین حق اوضحت صدق قوله		رواها ویروی کل شیب وشائب

یعنی این ابیات راست است که واضح ساخته است صدق قول آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دعوی نبوة روایت کرده است آنرا و روایت میکند آنرا هر جوان و هر پیر و درین بیت اشاره است بتواتر معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرچند احاد آن متواتر نباشد مثل شجاعت رستم و سخاوت حاتم ٥

من الغیب کم اعطی الطعام لجائع		وکم مرة اسقی الشراب لشارب

سقیت فلانا واسقیته ومنه قوله تعالی اسقیناکم ماء فراتا یعنی از مدد عالم غیب بسیار بار طعام داد گرسنه را و بسیار بار آب داد تشنه را ٥

وکم من مریض قد شفاه دعاءه		وان کان قد اشفی لوجبة واجب

اشفی المریض علی الموت ای اشرف علیه و وجبه یکبار افتادن منه قوله تعالی فاذا وجبت جنوبها و مردن ومنه قوله صلی الله علیه وسلم اذا وجب فلا تبکین باکیة ای اذا مات یعنی بسیار مریض که تندرست ساخت او را دعاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم واگرچه نزدیک شده بود بافتادنی که مرده را باشد و در اسقی و اشفی تجنیس است ٥

ودرت له شاة لدی ام معبد		حلیبا ولا استطاع حلب لحالب

استطاع اصله استطاع حذفت التاء تخفیفا یعنی شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بزی نزدیک ام معبد شیر بسیار حال آنکه طاقت نداشت یکبار دوشیدن دوشنده را وقصه این در مشکوة مذکور است ٥

وقد ساخ فی الارض حصان سراقة		وفیه حدیث عن براء بن عازب

ساخت بد فرسی ای غاصت فی الارض حصان بالکسر فرس نر یعنی تحقیق بزمین

از عجائب ست

وشق له جبریل باطن صدره | لغسل سواد بالسویداء لازب

لازب چسپنده یعنی بشگافت برای او جبرئیل اندرون جوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم را برای شستن سیاهی که بدانه دل چسپنده است ست

واسری علی متن البراق الی السماء | فیا خیر مرکوب ویا خیر راکب

یعنی شب روی کرد بر پشت براق بسوی آسمان پس چه نیک مرکوب است براق و چه نیک راکب است آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست

وشاهد ارواح النبیین جملة | لدی الصخرة العظمی فوق الکواکب

یعنی معاینه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارواح پیغمبران را همه یکجا نزدیک صخرة الله که در مسجد بیت المقدس است و بالای ستارها یعنی بالای آسمان ست

وشاهد فوق الفوق انوار ربه | کمثل فراش وافر متراکب

یعنی معاینه فرمود بالای آن بالا یعنی بالای سبع سموات انوار پروردگار خویش مانند پروانهای بسیار یکی بیکی متصل شده ست

وراعت بلیغ الامی کل مجادل | خصیم تمادی فی مراء المطالب

یعنی ترسانید آیات قرآن که در نهایت بلاغت است هر جدالی کننده ستیزنده را که از حد گذشت در جدال کردن در مباحث علمیه ست

براعة اسلوب وعجز معارض | بلاغة اقوال واخبار غایب

براعة تمام شدن در فضل و گذشتن از یاران و در دانش بدل است از بلیغ الامی بدل اشتمال یعنی در ترس انداخت مجادل منکر را چند وجه فضل اسلوب و درماندن معارض قت

معارضه و بلاغت کلام و خبر دادن از امر غائب چون خبر عاد و ثمود و خبر فتح بدر و غلبه
روم بر فارس و جز آن و در بیت اشارت است بآنکه نزدیک محققین اعجاز قرآن
بچهار وجه است

وسماه رب العرش اسماء مدحة ‌‌ ‌ تبین ما اعطی له من مناقب

یعنی نامید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خداوند عرش نامهای که دلالت بر مدح
آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند که بیان میکند برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آنچه عطا فرموده است او را از منقبتها

رؤوف رحیم واحمد ومحمد ‌ ‌ ‌ مقفی ومفضال لیسمی بعاقب

المقفی آخر الانبیاء وکذلک العاقب چهار اسم در قرآن آمده است رؤوف رحیم و محمد
و احمد و سه اسم مقفی و نبی الرحمة و عاقب در حدیث آمده مفضال بمعنی نبی الرحمة
است

فصل هشتم

در دعا بر آل و اصحاب و ذکر شجاعت
اصحاب و نجابت اهل بیت

اذا ما اثاروا فتنة جاهلیة ‌ ‌ ‌ تقود بجر زاخر من کتائب

زخر پر شدن رود و دریا از آب کتیبه لشکر یعنی هرگاه برانگیزند کاروان فتنه جاهلیت را
یعنی بر عداوت حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابطال امر اسلام جمع شوند آن فتنه
که میکشد دریای پر شده از لشکرها

یقوم لدفع الباس اسرع قومة ‌ ‌ ‌ بجیش من الابطال غر السلاهب

البطل بالتحریک دلیر الغرة بیاض الوجه الغر البیض سلهب اسپ دراز خانه یعنی مینهضد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دفع شر کافران زود ترین برخاستن بلشکرها

از پہلوانان کہ سفید است پیشانی اسپان ایشان ست ۵

اشداء یوم الباس من کل باسل		ومن کل قرم بالاسنة لاعب

بسالۃ دلیری نمودن بقتال شجاع باسل قرم شتر گرامی کہ بروی بار نکنند و بجہت گشتی گذارند شم قیل للسید الشجاع قرم یعنی قوی دل اندر روز جنگ از ہر شجاع دلیر و از ہر زور آزمائی کہ بسا نیزہ بازی کنندہ باشد ۵

توارث اقداما و نیلا و جراۃ		نفوسھم من امھات نجائب

اقدام پیش در آمدن و شجاعت نمودن نیل و نیالۃ آگاہی و بزرگی یعنی میراث گرفتہ است اقدام و بزرگی و جرئت را نفوس ایشان از مادران صاحب نجابت و این بیت بر طور کلام قریش واقع شدہ کہ نجابت والدات می ستودند و میدانستند کہ اخلاق فاضلہ از جانب والدہ میراث میرسد و فی الحدیث انا ابن العواتک ۵

جزی اللہ اصحاب النبی محمد		جمیعا کما کانوا لہ خیر صاحب

ثواب دہاد خدا تعالی اصحاب پیغامبر را صلی اللہ علیہ وسلم ہمہ ایشان را چنانکہ بہترین بودند ہمنشین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۵

وال رسول اللہ لا زال امرھم		قویما علی ارغام انف النواصب

یعنی اہل بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہمیشہ باد حال ایشان راست و درست بحال آوردہ کردن بینی جمعی کہ عداوت اہل بیت دارند ۵

ثلث خصال من تعاجیب ربنا		نجابۃ اعقاب لوالد طالب

یعنی سہ خصلت از اعجوبہا آثار قدرت پروردگار است یکی نجابت اولاد و اسباط چون ابو طالب در شعر است یعنی ابو طالب والد طالب نقل کردہ شد ۵

تزايد في اقطار من كل جانب		خلافة عباس ودين نبينا

یعنی دوم خلافة بنی عباس سیوم دین حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم که در اندک
مدت زائد شد در همه اطراف از هر جانب درین دو بیت اشارتست بآن قصه که عبد المطلب
پیش سیف بن یزن رفت ودی کاهنان را طلبید و جمیع کاهنان خبر دادند که در یک
نیمه بدن عبد المطلب نبوة و ودیعت نهاده اند و در نیمه دیگر خلافت و تملکیت است و در قول
کاهنان آنکه خدا تعالی از اعاجیب قدرة خود سه چیز در عبد المطلب ودیعت نهاده
نجابت در آل ابیطالب و خلافت در آل عباس و نبوة ظاهره باهره در نسل عبد الله.

فصل هم در ذکر طبقات مسلمین که قرنا بعد قرن حامل دین
متین هستند و عابرای ایشان است ٥

عصائب تتلوا مثلها من عصائب		تؤيد دين الله في كل دورة

العصائب جمع عصابه هم الجماعة من الناس من العشرة الى الاربعين ولا واحد لها
من لفظها یعنی تقویت دین خدا تعالی میکنند در هر دوره از زمان جماعتها که از پی می آیند
مانند خود را از جماعتهای دیگر یعنی در هر زمان همه این جماعة پیدا می شوند ٥

بسمر القنا والمرهفات القواضب		فمنهم رجال يدفعون عدوهم

سمره بالضم گندم گون شدن القناة الرمح والجمع قنوات وقنی ارهاف تیز کردن شمشیر
مرهف لغت منه قاضب وقضیب تیغ بران وقواضب جماعة یعنی پس ازین جماعات
جمعی هستند که دفع میکنند دشمنان خود را به نیزه های گندم گون و شمشیرهای تیز و این بیت
اشارتست بغزاة که دفع کفر میکنند بکارزار ٥

ومنهم رجال يغلبون عدوهم	باقوى دليل مفحم للمغاضب

افحام خاموش گردانیدن یعنی ازین جماعات جمعی هستند که غالب میشوند بر دشمنان خود باقوی دلیل که ساکت کننده است خصومت کننده را و درین بیت اشارت است بمتکلمین که بالزام مخالفان ملت و نوابت ملت مصطفویه مشغول اند ٥

ومنهم رجال بينوا شرع ربنا	وما كان فيه من حرام وواجب

یعنی ازین جماعة جمعی هستند که بیان کردند شریعت پروردگار ما را و آنچه در شرع است از حرام و واجب وغیر آن و این اشارت است بفقها که بعلم احکام و فتاوی قایم اند ٥

ومنهم رجال يدرسون كتابه	بتجويد ترتيل وحفظ مراتب

درس و دراسة سبق گفتن از کتاب یعنی ازین جماعة جمعی هستند که درس میگویند کتاب خدا تعالی را بتجوید ساختن ترتیل و نگاهداشتن مراتب ادای لفظ مثل مخارج حروف و صفات حروف و انواع وقف و مانند آن و این اشارت است بقرا که بتلاوت کتاب الله مشغول اند ٥

ومنهم رجال فسروه بعلمهم	وهم علمونا ما به من غرائب

غریب لفظ قلیل الاستعمال را گویند و نیز دقیقه که هر کسی بفهم آن نتواند رسید یعنی ازین جماعات جمعی هستند که تفسیر کردند قرآن را بعلم خویش و ایشان آموختند ما را آنچه در قرآن است از غرائب و این اشاره است بمفسرین که بتفسیر کتاب الله مشغول اند ٥

ومنهم رجال بالحديث تعلقوا	وما كان منه من صحيح وذاهب

[illegible]

وبع حریص شدن بخیری صلة بالبا یعنی ازین جماعات جمعی هستند که حریص شده اند بعلم حدیث و دانستن آنچه از حدیث صحیح و ضعیف است و این اشارت است بمحدثین که قایم اند بعلم حدیث ٥

ومنهم رجال مخلصون ربهم		بانفاسهم خصب البلاد الاجادب

خصب بکسر الخاء فراخی سال الاجادب الارض التی لانبات فیها ماخوذ من الجدب بهو القحط یعنی ازین جماعات جمعی هستند که خالص کنندگان اند نیت خود را و عمل خود را برای خدا تعالی سبب برکت دمهای ایشان است ارزانی شهرهای قحط زده و این اشارت است بعباد صوفیه ٥

ومنهم رجال یهتدی بعظاتهم		فیام الی دین من الله واصب

الفیام مهموز الجماعة الکثیرة الواصب اللازم والدایم قال الله تعالی وله الدین واصبا ولقال وصب علیه ای داظب علیه یعنی وازین جماعات جمعی هستند که راه یاب میشوند بسبب وعظ ایشان جماعة کثیره از مردمان بسوی دینی که لازم و دایم است آمده از جانب خدای تعالی این اشارت است بواعظان ٥

علی الله رب الناس حسن جزائهم		بما لا یوافی عدة ذهن حاسب

سوافاة بهم رسیدن یعنی بر خدای پروردگار مردمان است جزای نیک ایشان با آن ثواب که در نمی یابد شمردن او را ذهن هیچ حساب کننده ۔

فصل دهم

در بیان عشق آن جناب صلی الله علیه وسلم و اشاره بنسبت اویسیه و بعض آثار آن نسبت ٥

فمن شاء فلیذکر جمال بثینة		ومن شاء فلیغزل بحب الزیانب

بتشبیہ نام معشوقہ زیانب جمع زینب مغازلہ عشق بازی کردن یعنی پس ہر کہ خواہد کہ او ذکر کند جمال شبیہ را و ہر کہ خواہد پس اظہار عشق کند بحب زینبہا ست

سأذكر حبي للحبيب محمد		اذا وصف العشاق حب الحبائب

یعنی بیان خواہم کرد عشق خود را بنسبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ بیان کنند عاشقان دوستی معشوقہا را ست

واذكر وجدا اقدم تقادم عهده		حواه فوادی قبل كون الكواكب

یعنی بیان خواہم کرد عشقی را کہ قدیم شدہ است زمان او و در گرفتہ است دل من آن عشق را پیش از پیدا شدن ستارہا درین بیت اشارہا واقع شدہ است بدقیقہ از دقائق علوم تصوف کہ میل اعیان ثابتہ بسوی واحدیت پیش از زمان است و ہمان عشق ست کہ امروز درمیان کمل اہل اولیہ و جناب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروی کار می آید تفصیل این دقیقہ را این رسالہ گنجایش ندارد ست

ويبدو محياه لعيني في الكرى		بنفسي افديه اذا والاقارب

یعنی ظاہر میشود روی مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای دو چشم من در بیداری نفس خود را و اقارب خود را نثار و فدای آنحضرت میکردانم و رانشاعت صلی اللہ علیہ وسلم ست

ويدركني في ذكره قشعريرة		من الوجد لا يحويه علم الاجانب

یعنی در می یابد مرا در حالت یاد کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برخاستن موی تن بسبب عشق در یافتن بایہ کیفیت آن عشق را علم بیگانگان ست

والفى لروحي عند ذلك هزة		وانسا وروحا دونه وثبة واثب

سر جنبانیدن و شبه جست کردن یعنی می یابم روح خود را نزدیک یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم جنبشی والفتی وتازگی غیر جست کردن جست کننده اشاره بآن است که حرق و صعق و شبه از احوال لطیفه قلبیه است و الشن مقتضی جنبش معنوی است و آن از احوال لطیفه روحیه است

فصل یازدهم

در ابتهال بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اشاره بتمامی قصیده است

وصلی علیك الله یا خیر خلقه	ویا خیر مامول ویا خیر واهب

یعنی رحمت فرستد بر تو خدای تعالی ای بهترین خلق خدا و ای بهترین کسیکه امید او داشته شود و ای بهترین عطا کننده است

ویا خیر من یرجی لکشف رزیة	ومن جوده قد فاق جود السحائب

رزیه مصیبت الجود بالفتح المطر الواسع یعنی و ای بهترین کسیکه امید او داشته شود برای ازاله مصیبتی و ای بهترین کسیکه سخاوت او زیاده است از باران ابرها است

فاشهد ان الله راحم خلقه	وانك مفتاح لكنز المواهب

یعنی گواهی میدهم که خدا تعالی رحمت کننده بر بندگان خود است و تو ای رسول خدا کلید گنج بخششهای است

وانك اعلی المرسلین مكانة	وانت لهم شمس وهم كالكواكب

وگواهی میدهم که تو بلند ترین پیغامبرانی در مرتبه و تو بمنزله آفتابی ایشان را و ایشان بمنزله ستارها اند

وانت شفیع یوم لا ذو شفاعة	بمغنی کما اثنی سواد بن قارب

یعنی تو شفیعی روزیکه هیچ شفاعت کننده نفع نده چنانکه مدح تو گفته است سواد

این قارب درین کلمه اشارتست بانکه این مصرع تضمین کرده شده است از سواد
ابن قارب بلکه این قصیده تتبع قصیده اوست که در خدمت حضرت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم انشا کرده است و مرتبه قبول یافته ه

وابنت مجیری من هجوم ملمة		اذا انشبت فی القلب شر المخالب

ملمه واقعه نازله بمعنی واحد یعنی تو پناه دهنده منی از هجوم کردن مصیبتی وقتیکه بچنگال
در دل بدترین چنگالها را ه

فما انا اخشی ازمة مدلهمة		ولا انا من ریب الزمان براهب

یعنی پس نمی ترسم از سختی تاریک و نه هستم از گردش زمانه هراسان و درین بیت
اشاره است بقبول استمداد و عود است بفاتحه قصیده ه

فانی منکم فی قلاع حصینة		وحد حدید من سیوف المحارب

یعنی من در قلعه های محکم ام از جانب شما و در دیوار آهنم از شمشیر های جنگ کننده
یعنی گو در حصار شمشیر ها ام که بنصرت من و برای دفع اعداء من نصب
کرده باشند ه

ولیس ملوما عی صب اصابه		غلیل الهوی فی الاکرمین الاطائب

یعنی نیست ملامت کرده شده زبان بند شدن عاشقی که رسیده باشد
او را سوزش عشق در مدح بزرگان و پاکان و درین بیت اشارت است بختم سخن
و عجز ادای مدح کما لایق آنجناب باشد بدو سبب یکی آنکه عشق مقتضی کدورت است
دیگر آنکه مدح بزرگان و پاکان را پایانی نیست **ختام** تامل باید کرد
در اسلوب قصیده که چه قسم تشبیب کرده شد و از انجا تخلص کرده آمد

بمدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وکلام را در اینجا بفنون بسیار ادا کرده شد و در آخر
بیان عشق کرده شد و چون استحضار بمرتبهٔ کمال رسید خطاب کرده شد و در آخر
قصیده عود کرده شد با بتدای آن و اشعار تمامی کرده آمد بهذا آخر ما علقناه علی القصیدة
وقد فرغنا من ذلک الشرح یوم الثلوث الرابع والعشرین من الربیع الثانی سنه ۱۲۵۶
ست وخمسین بعد الالف والمائة من الهجرة والحمد لله رب العالمین ۔

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی مولانا محمد سید المرسلین
وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه در بیولا
قصیدهٔ همزیه در مدح سرور انبیا علیه الصلوات والتسلیمات نظم کرده شد و چون
بعض الفاظ آن محتاج به تتبع کتب لغت بود بخاطر رسید که مشق اشعار عرب نکرده اند
بغیر ترجمه معنی آن منقح نمیشد لهذا ترجمهٔ آن ابیات و معانی لغویهٔ آن املا کرده آمد والله
المیسر لکل عسیر و آن را شش فصل ساختیم **فصل اول** در تشبیب
بطریقی تازه که معهود شعرا نیست ٥

اذا اخبرت یوماً عن ضیاءٍ		فلا تلهم بسید راو ذکاءٍ

لهج بالشیئ اولع به ذکاء بالضم غیر مصروف آفتاب لا یدخلها الالف واللام یعنی
چون بخواهی روزی خبر دادن از روشنی چیزی پس حرایص مشو بذکر ماه چهاردهم یا بذکر
آفتاب یعنی تشبیه بماه و آفتاب مکن ٥

وان تصلح بجود او سموٍّ		فلا تنظر بحر او سماءٍ

سمو بلندی جو و بالفتح المطر و بالضم الکرم یعنی و اگر ستایش خواهی بسخا یا بعلو مرتبه پس نگاه مکن بسوی باران یا بسوی آسمان یعنی سخی را بباران و عالی قدر را باسمان تشبیه مکن ٥

ولا تذکر اخا طیٔ و معنا		اذا کلمت فی معنی السخاء

اخو القوم واحد منهم والمراد ههنا حاتم الطائی و معن نام امیر مشهور که در سخا بوی مثال زنند شخصی از عرب و در لفظ کلمت منا قشه کرده که استعمال مشهور تکلمت است و این مناقشه بی اصل است قال الله تعالی و یکلم الناس فی المهد و کهلا و در احادیث بسیار یافته میشود که گویند کلمت فلانا و تکلمت مع فلان یعنی و یاد مکن حاتم طائی را و معن بن یزید را چون سخن گوئی در وصف سخاوت در معن و معنی تجنیس غیر تام است ٥

ولا تنسب اخا بأس للیث		ولا اذا الرفق للرهیج الرخاء

نسبه الی ابیه و لابیه الحقه به من باب نصر رخا بالضم باد نرم قال الله تعالی رخاء حیث اصاب یعنی و نسبت مکن صاحب حرب شدید را بشیر و نه صاحب محاسن اخلاق را بسوی باد نرم ٥

وان بینت فی المنظوم وجدا		فحاشا ان تشبب بالنساء

حاشی القوم حاشا زیدا ای الا زیدا و حقیقته معنی حاشاک جعلک فی ناحیة من الحاشیة و هی الناحیة و حاشاه ان یفعل کذا ای بعده الله من ان یفعل کذا فی البردة ع حاشاه ان یحرم الراجی مکارمه و تشبیب الشعر ترقیقه بذکر النساء و اگر بیان کنی در شعر عشق را پس خدا پناه دهد از آنکه تشبیب کنی بجمال زنان ٥

فتلک شرائع للشعر قدما		وقد نسخت بختم الانبیاء

قدما ظرف یعنی در زمان پیشین فا برای تعلیل است یعنی منع از تشبیه بماه و آفتاب و

وازتشبیه بباران وآسمان وازتشبیه بحاتم ومعن وازتشبیه بشیر وبادر رزم وازتشبیب بجمال نسا ازین سبب است که اینهمه رهها واسلوبها است درفن شعرشده اند در زمان پیشین وشریعتهای پیشین منسوخ شده است بخاتم الانبیاء علیه الصلوات والتسلیمات مراد آنست که بعد وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدح بنی آدم باین تشبیهات حیف عظیم است زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکمل اند ازجمیع دربهروصفی ازین اوصاف پس حق مدح آنست که باآنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داده شود نه بغیر او واین لطیفه شعری است مسمی بادعاء تعلیل راهها واسلوبها راشرایع میتوان گفت بحسب وضع لغت وشریعتها بحسب عرف شرع منسوخ شده است باآنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتماد برین مسامحه کرده تعلیل مینماید بعدازان پرورش کرده شد این مضمون را بچند بیت دیگر

فهلا قلت اذحاولت مدحا ‖ بباس او سخاء او سناء

سنی بالقصر روشنی برق وسنا بمد بلندی قدر یعنی پس چرا نگفتی چون قصد کردی مدح را بشدة حرب یا بسخا یا بلندی مرتبه

ارى طيفا يذكرني عهودا ‖ بطيبة حيث مجتمع الرجاء

این مقوله بلا قلت است طیف خیال طیبه از اسماء مدینه منوره است یعنی می بینم خیالی که بیاد میدهد مراحالتهای گذشته بمدینه منوره جائیکه اجتماع انواع امیدهاست حاصل آنست که کمال مدح آدمی باعتبار شجاعت وسخاوت وبلندی قدر آن است که گفته شود که این وقایع ناشیه ازین اخلاق خیال طیفی است ازان حالتها که در مدینه منوره از ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادر شده بیاد میدهد این وقایع آن

حالات شریفه باعتبار این حرفی مشعور نیست زیرا که هیچکس را بلوغ بمبلغ اخلاق آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ممکن نه پس غایت مدح آنست که ما شی باشد از اخلاق کریمه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و خیال لطیفی باشد از آنچه آنجا واقع شده است ه

أشيم به وبيضا من وميض		تألق في البقيع وفي قبا ء

شام البرق اي نظر اليه الوميض البريق او ومض البرق وومض ايماضا ووميضا ووميضا
لمع خفيا قوله اشيم به بدل است از ارى طيفا بدل جملة عن جملة و همچنين احس و تذكرني
و تشوقني در ابيات آينده واقع موقع بدل است تالق درخشيدن يعني مى بينم بسبب
عروض آن طیف روشنی را از درخشیدن برق که درخشنده است در بقیع الغرقد که میدانی
است قریب مدینه و مقابر صحابه آنجاست و در قبا که عالیه است از عوالی مدینه و اول
نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنجا بوده است حاصل آن است که خیال لمعان
برق می آید وزد و میرود و همین صفت از وقائع شجاعت و سخاوت و بلندی مرتبه
مردان آثار فاضله آنحضرت صلی الله علیه وسلم که درین اماکنه بود بنظر می آید و عن
قریب تحقیق میگردد زیرا که مشابهتی وار دارا مشابهت ناقصه ه

أحس به نسيما من فتوح		تنسم من كدي او كدا ء

تنسمت الريح اذا هبت لنسيمها نسيم باد خوش کرا بالفتح والمد الثنية العليا مما يلي
المقابر وكدي بالضم والقصر الثنية السفلى مما يلي باب العمرة وكدي بالضم وتشديد الياء
موضع باسفل مكه وفي قصة فتح مكه ان النبي صلى الله عليه وسلم دخلها يوم الفتح من كدا الشعر
حسان بن ثابت تثير النقع مطلعها كدا يعني احساس میکنم بسبب آن طیف بادی خوش
از فتوح که وزنده بوده است از موضع کدی یا از ثنیه کدا ه

تذکرنی احادیث التصافی		مقامات بثور و حراء

اصفقیتہ اذا اخلصت لہ لصافیا تصافیا لعنی اخلاص العبد لربہ فی طاعتہ و اخلاص الرب لہ فی حسن جزائہ مقامات یعنی الوقائع ثور جبل نزل بہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر ثلث لیال عند ارادتہما الہجرۃ الحراء جبل تعبد فیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم قبل النبوۃ یا امید ہمراہیز ہای صوفیان در اخلاص محبت خالصہ آن وقائع را کہ گذشتہ است در جبل ثور و در جبل حرا یعنی قصص صوفیہ حق آخر با ستائشی است از وقائع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ درین دو مکان بوقوع آمدہ

لتشوقنی لاحوال تقضت		بسلع او نواحی بیرحاء

تقضی سپری شدن یعنی مشتاق میگرداند اخبار تصافی بجانب آن احوال کہ گذشتہ است بجبل سلع یا در نواحی بیرحاء السلع جبل قریب المدینۃ کان عندہ وقعۃ الخندق البیر حاء بیر کان لابی طلحۃ الانصاری کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یدخلہا ویشرب من ماء فیہا طیب فلما نزلت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون تصدق بہا ابو طلحۃ رضی اللہ تعالے عنہ علی اقاربہ و بنی عمہ والقصۃ مشہورۃ باید دانست کہ آنچہ مذکور شد از منع اسالیب مشہورہ در شعر و از ابداع اسلوب غریب کہ تشبیہ است با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خصال نیک و خلق فاضل مقرون بکمال ادب کہ گوئیم آنچہ در مردان یافتہ میشود خیالیست طیف و وہمی است از برق لیث آنچہ در ذات مقدس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و تشبیہی تازہ است کہ عبد ضعیف بآن مہتدی شدہ والحمد للہ باز ازینجا انتقال کردہ شد بوصف عشق و تخلص ہم بطوری جدید واقع شد

فصل دوم

در بیان عشق

بضوء برقٍ الديار فهام قلبي | وهيّج ذكرها منّي بكاءً

بهیمان سرگشتگی از عشق یعنی تصور کردم دیار حبیب را چون ذکر طیبه و بقیع و قبا و مانند آن آمد پس سرگشته شد دل من و برانگیخت یاد کردن آن دیار از من گریه مرا ٥

روت عندي شمائل عن حبيبٍ | فأبكتني وزادت من عناءٍ

روایت کرد آن دیار خوبیها را از محبوب پس گریانید مرا و زیاده ساخت محنت مرا در ذکر روایت شمائل که کتابی است مشهور ولفظ عن ایهام الطباق است ٥

ايا قلبي باحزاني تقطّع | فلا سلوان لي بعد النواء

سلوان بوزن السلطان دوا ای تسلی به المحزون النواء کالفراق وزنا و معنی - ای دل بسبب احزان من پاره پاره شو زیرا که دوا تسلی بخش نیست مرا بعد فراق محبوب ٥

ويا صدري بالآمي تشقّق | فلا ارضى لنفسي بالبقاء

وای سینه من بسبب دردهای من بشگاف زیرا که راضی نیستم ببقا برای نفس خود ٥

فهل من مشترٍ روحي بروحي | يروّحني بوعدٍ من لقاءٍ

روح بالضم جان و روح بفتح آسایش آیا خرید کننده هست جان مرا با سائشی آسایش دهد مرا بوعده از لقای محبوب یعنی آسایش بمن رساند و جان مرا غلام کند. میان رُوح و رَوح تجنیس است ٥

تبشّرني بنعمٍ بعد بؤسٍ | واسعادٍ لها بعد الشقاء

بدل است از یروحنی بدل جمله از جمله نعم نازکی و راحت ضد بؤس هر دو بضم اول و سکون ثانی یعنی بشارت دهد مرا با سعودگی بعد محنت و بشارت دهد به نیکبختی جان بعد بدبختی آن ٥

وقالوا اخرج تنزه فی مروج … لتسلو من تباریح البلاء

تنزه بصحرا رفتن مرج بکون وسط سبزه زار برحا شفقت وتبریح هیجان یعنی گفتند نصیحت کنندگان برآیی از خانه سیر کن در سبزه زارها تا تسلی یابی از مشقتهای بلای عشق ه

وما عذر المشوق اذا تلهی … خلی القلب فی شرع الوفاء

المشوق شاق ومشتاق ساخت او را شوق آرزو مند گردانیدن و آرزو مند شدن مشوق عاشق تلهی بازی کردن خلی بی غم ضد شجی جواب آن ناصحان میگوید که چیست عذر عاشق در شرع وفا وقتی که بازی کند بی غم شده دل او یعنی در شرع وفا آن گناهی است که عذر ندارد ه

بجب الحب قد امسی رهینا … فما بال الحدائق والفضاء

جب چاه عمیق حدیقه باغ فضا میدان واسع این جواب دیگر است بچاه عشق درمانده شام کرده است پس چه حال است باغها و میدان واسع را یعنی در چاه عشق افتاده را باغها و میدان واسع بچه کار آید در جب و حب تجنیس خطی واقع شده ه

ومن قاسی اذی من ماء عین … فهل تغنیه شیئا عین ماء

المقاساة معالجة الامر الشدید یعنی هر که یافته باشد سختی از آب چشم ایا سود میدهد او را هیچ سود دادن چشمه آب یعنی کسیکه پیوسته گریان است از دیدن چشمها چه فائده دارد در ماء عین و عین ماء قلب واقع شده ه

وقالوا انظم قصیدا فی مدیح … تخفف بعض ما بک من عناء

قصیده پاره شعر وکذلک القصیده کالسفین سفینه وگفتند ناصحان نظم کن قصیده در مدح که سبکی کند از تو بعض آنچه می یابی از رنج یعنی خاطر خود را بفکر شعر مشغول کن

تا تخفیف رنج تو باشد ٭

والی للمعنّی من قصیدٍ ۔۔۔ یُری شیحهُ بمدح او هجاء

تفسیر رنج واون وشاح شئی من اوہم تحلّی ۔ وربما یہ صبح بالجوہر جواب میگوید
وازکجا میسر شود رنج ویده راقصیدهٔ شعر که مزین کند او را بمضامین مدح یا ہجو باید دانست
که از ینجا تخلص کرده شد بمدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٭

وان لابدّ تمدح ذا معالٍ ۔۔۔ فحسبك مدح خیر الاصفیاء

معالی بالفتح والمد بلندی در قدر معلاه کذلک والجمع معالی واگر ناچار مدح کنی
صاحب بلند بها قدر را پس کافیست مدح بہترین اصفیا یعنی ذات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ٭

وان تمدح رسول الله یوما ۔۔۔ فحاذر ان تقصّر فی الثناء

واگر مدح کنی پیغامبر خدا را روزی پس احتیاط بکن از انکه تقصیر کنی در ثنای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم **فصل سیوم** در نکتهٔ تازه در مدح آنجناب صلی الله
علیه وسلم ٭

وحاشا ان تقول له المعالی ۔۔۔ به کل المعالی والعلاء

خدا پناه دهد ترا از انکه گوئی آنحضرت را ست بلند قدر بہا که این تقصیر است در مدح
وی صلی الله علیه وسلم بلکه حق سخن آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم متقوم
است انواع بلند قدر بہا مفصلا وتمام بلند قدری مجملا ٭

کریم ان تجمّعت المعالی ۔۔۔ ترٰی فی جنبه مثل الهباء

الحال اثبات میکند این مضمون را بدلیل ومیگوید آن کریم ست که اگر جمع شوند

همه بلند قدر بها دیده شود آن خوبیهای در پهلوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند عبارت ه

برازخ فی انتقاص واعتداء		معالی الناس ان عشت فکرا

برزخ حجاب متوسط اخلاق فاضله مردم اگر دور دور بنگری فکر متوسط است در کمی و زیادتی یعنی هر خلق فاضل متوسط است در افراط و تفریط مانند شجاعت که برزخ است در جبن و تهور و حکمت که برزخ است در سفه و جربزه و علی هذا القیاس ه

لیعرف حال دانیهم وناء		هو الفرد الذی ینمی الیه

ینمی الیه ای ینتسب الیه و ناء بمعنی نائی قریب نائی نای ای بعید اوست آن مرد که نسبت کرده میشود بسوی او سائر افراد را تا شناخته شود حال قریب از میان ایشان و حال بعید از میان ایشان یعنی شناختن اخلاق فاضله نمیتوانند بود الا شناخت فرد معتدل کامل الاعتدال پس هر چه دران فرد یافته شود خلق فاضل است و آنچه ازوی متجاوز است بجانب افراط یا بجانب تفریط آن خلق غیر فاضل است باز آنچه متجاوز است نیز متفاوت هر چه باین فرد نزدیکتر است بهتر از آنچه دور افتاده و آن فرد معتدل ذات معلی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم چون خلق فاضل متحقق و متشخص نمی شود الا بان فرد کامل پس اخلاق فاضله متقوم باوست ه

الی مرکزها بقرب وانتواء		کاطراف الدوائر حین تعزی

الفرد المنتسبة الانتواء البعد مانند اطراف دوائر یعنی اجزاء محیط دائره و سطح آن وقتی که نسبت کرده شود بسوی مرکز آن دائره بقرب و بعد گفته شود این طرف نزدیک است و آن طرف دور معرفت موضع الطرف والنسبت از دائره متحقق نشود تا آنکه نسبت کرده

اور اگر کز دایرہ ہمچنان اخلاق متفاوتہ را تا نسبت بفرد معتدل ندہند موضع او از اعتدال و تفریط و افراط شناختہ نشود ○

بلا ریب ھناک ولا خفاء		بہ صارت معالیھم معالی

بسبب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شد معالی بنی آدم از قسم معالی بغیر شائبۂ رنگ ششلہ و بغیر خصوصیت یعنی ثابت شد باین بیان واضح کہ معالی متحقق نشد الا بذات مطہر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حقیقت معالی متقوم بذات اوست صلی اللہ علیہ وسلم پس ہیچ کمال آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم کہ گوئیم در ذات آنحضرت صلی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمع شد اخلاق فاضلہ چنانکہ جمہور باوجان میگویند

فصل چہارم در نکتۂ دیگر از ہمچ آن نیز فکر تازہ است ○

اشارات لاصحاب الولاء		وفی ارسالہ للناس طرا

طرا ای جمیعا و در فرستادن خدای تعالے آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برای مردمان ہمہ ایشان اشارتہاست اصحاب دوستی را یعنی آنانرا کہ محبت پیغامبر علیہ الصلوٰۃ والسلام علی الوجہ الاتم دارند و آن حالت را در عرف صوفیہ فنا فی الرسول گویند ○

ولیصدر من نداہ بارتواء		فلا صادی غلیل القلب الا

صادی تشنہ غلیل سوزش سینہ بسبب تشنگی الندا ہو العطا الارتواء سیراب شدن نیست ہیچ تشنہ کہ سوزش سینہ دارد دل وی مگر رجوع میکند از عطاء آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابیراب حاصل آنست کہ ہر فردی از افراد بنی آدم با استعدادی مخلوق شدہ است و لابد را غایت مقامی معین بر حسب ہمان استعداد خود خواہد رسید و در انتہای ریاضت قابلیت وی ہمان مقام است و بالطبع تشنہ ہمان مقام چون ثابت شد کہ آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم مبعوث شدہ برای اصلاح جمیع افراد بنی آدم لازم آمد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم موصل ہر مستعد باشند بمقامی کہ بالطبع تشنۂ آنست ٥

ففیہ رقیقۃٌ بازاءِ کلٍّ ۔۔۔ وکلُّ رقیقۃٍ سرُّ اقتداء

پس در آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نقطۂ باریکی ہست بمقابلہ ہر فرد از امت و ہر نقطہ سر اقتدا شخصے است با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی لطائف بارزہ دکامنہ باین شان جامعیۃ دارند کہ بہر اعتبار و بہر وجہہ مقتدای خلق توانند شد درین کلمہ کہ رقیقۃ بازاء کل وکل رقیقۃ قلب واقع شدہ ٥

تعالی اللہ لایحسبہ فرداً ۔۔۔ یفوق الناس طرّاً فی العلاء

بزرگ است خدا گمان مکن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرد واحد از افراد بنی آدم کہ فائق شدہ است از مردمان ہمۂ ایشان در بلندی مرتبہ چنانکہ اکثر ناوحان فکر میکنند

ولکن الحقائق قد تداعت ۔۔۔ ممثلۃً امام الاتقیاء

تداعی تفاعل است از دعوۃ فی الحدیث تداعت علیکم الامم ای اجتمعوا ودعا بعضہم بعضاً، وفی الحدیث اذا اشتکی بعض الجسد تداعی الیہ سائر الجسد بالحمی والسہر ای دعا بعضہ بعضاً این مگو کہ آنحضرت صلی اللہ وسلم فرد واحد است فائق شدہ بر سائر افراد لیکن این را بگو کہ حقیقتہاے افراد بنی آدم یکدیگر خواندہ جمع شدہ صورت گرفتہ است بشکل امام متقیان کہ ذات مکرم جناب اوست صلی اللہ علیہ وسلم و این مضمون بہمان میماند کہ حکیمی گفتہ است ٥ ولیس علی اللہ بمستنکر ٭ ان یجمع العالم فی الواحد

فصل پنجم در نکتۂ سوم کہ این نیز فکر تازہ است ٥

وفی امر الشفاعۃ حین یدعی ۔۔۔ لہا من بعد عذر الانبیاء

واصحاب فانی الرسول را اشارتها است در قصه شفاعت وقتیکه خوانده شوند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای شفاعت بعد عذر آوردن پیغامبران یعنی هر پیغامبری عذری تقریر کند و گوید نفسی نفسی اذهبوا الی فلانا تا آنکه پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند انا لها انا لها ۵

وبکرمهم باصناف العطاء		فیجمعهم بدعوته جمیعا

پس رحم کند خدا تعالی افراد بنی آدم را همه ایشان بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگرامی کند ایشانرا بانواع عطا اشاره بآن است که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسنده است بهر فرد بنی آدم از جهة خلاص از انتظار باز صالحان بشفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده ثواب یابند از انچه پاداش اعمال ایشان بوده است واهل صغائر را طهارة وصلوة وصوم وصدقه وذکر وتلاوت مکفر ذنوب گردد وبسبب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واهل کبائر پاره در اول مرة خلاص شوند ببرکة شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وپاره در دوزخ معذب مانند وبعد زمانی خلاص یابند پیش از وقتی که اعمال ایشان آنرا اقتضا کرده است از جهة شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین است سر قول شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم فهی نائلة انشاء الله من قال لا اله الا الله من قلبه ۵

وما الانواء الا قیس ماء		کانبوب لرحمته تعالی

انبوب انچه از قصبه مجوف می باشد لیقال بینهما قیس رمح وقاس رمح یعنی مقدار یک رمح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در امر شفاعت مانند فواره است برای رحمت خدای تعالی ونیست فواره مگر باندازه آب حاصل آن است که در محشر رحمت الهی برای افراد

بنی آدم نازل می شود و طلب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهترکه فواره اوست مشرف فواره ازانی که درود می جوشد می توان دانست چنین آب را چنین فواره می بایست

فصل در مخاطبه جناب عالی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات والتسلیمات

واشرها المادحه اذ اما ... احس العجز عن کنه الثناء

کرده اشیء حقیقته وآخر حالتی که ثابت است مادح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه احساس کند نارسائی خود را از حقیقت ثنا ۵

ینادی ضارعاً لخضوع قلب ... وذلّ وابتهال والتجاء

ضراعه بالفتح خواری وزاری ابتهال اخلاص در دعا آن است که ندا کند زار و خوار شده شکستگی دل واظهار بے قدری خود وباخلاص در رسانا حاجت خود به پناه گرفتن ۵

رسول الله یا خیر البرایا ... نوالک ابتغی یوم القضاء

بااین طریق ای رسول خدا ای بهترین مخلوقات عطای ترا میخواهم روز فیصل کردن یعنی روز حشر وحساب ۵

اذا ما حلّ خطب مدلهم ... فانت الحصن من کل البلاء

حلول فرود آمدن خطب کار عظیم ادلهام تاریک شدن لیله مدلهمه وقتی که فرود آید کار عظیم در غایت تاریکی پس توئی پناه از هر بلا ۵

الیک توجهی وبک استنادی ... وفیک مطامعی وبک ارتجائی

بسوی توست رو آوردن من وبتوست پناه گرفتن من ودر توست امید داشتن من ۵ این است آنچه در ترجمه قصیده همزیه مفتوح شده کان ذلک یوم الخمیس احدی عشر من شهر جمادی الاولے ۱۱۶۲ الحمد لله تعالی اولاً وآخراً

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه قصيدة حسان بن ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقيد داود الأثري

عفت ذات الأصابع فالجواء ... إلى عذراء منزلها خلاء

ديار من بني الحسحاس قفر ... تعفيها الروامس والسماء

وكانت لا يزال بها أنيس ... خلال مروجها نعم وشاء

فدع هذا ولكن من لطيف ... يؤرقني إذا ذهب العشاء

لشعثاء التي قد تيمته ... فليس لقلبه منها شفاء

كأن سبيئة من بيت رأس ... يكون مزاجها عسل وماء

نولّيها الملامة إن ألمنا ... إذا ما كان مغث أو لحاء

ونشربها فتتركنا ملوكا ... وأسدا ما ينهنهنا اللقاء

عدمنا خيلنا إن لم تروها ... تثير النقع مطلعها كداء

يبارين الأعنة مصعدات ... على أكتافها الأسل الظماء

تظل جيادنا متمطرات ... تلطمهن بالخمر النساء

فإما تعرضوا عنا اعتمرنا ... وكان الفتح وانكشف الغطاء

وإلا فاصبروا لجلاد يوم ... يعز الله فيه من يشاء

وجبريل رسول الله فينا ... وروح القدس ليس له كفاء

وقال الله قد أرسلت عبدا ... يقول الحق ليس به خفاء

شهدت به فقوموا صدقوه ... فقلتم لا نقوم ولا نشاء

وقال الله قد يسرت جندا ... هم الأنصار عرضتها اللقاء

لنا في كل يوم من معد ... سباب أو قتال أو هجاء

فنحكم بالقوافي من هجانا ... ونضرب حين تختلط الدماء

ألا أبلغ أبا سفيان عني ... مغلغلة فقد برح الخفاء

بأن سيوفنا تركتك عبدا ... وعبد الدار سادتها الإماء

هجوت محمدا وأجبت عنه ... وعند الله في ذاك الجزاء

هجوت محمدا برا حنيفا ... رسول الله شيمته الوفاء

أتهجوه ولست له بكفء ... فشركما لخيركما الفداء

فإن أبي ووالده وعرضي ... لعرض محمد منكم وقاء

لساني صارم لا عيب فيه ... وبحري لا تكدره الدلاء

٤٢

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله منزل الحکم وواہب النعم وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآلہ وصحبہ وسلم۔

اما بعد میگوید فقیر ولی اللہ عفی عنہ کہ سابقاً بعض معارف غامضہ در دو قصیدۂ تائیہ ولامیہ کہ هر یکی قریب سی بیت باشد بلسان رمز واشارت بیان کردہ شد والحال شوق برادرم خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ بشہود باعث شرح آن می شود بین الاجمال والتفصیل واللہ یقول الحق وھو یھدی السبیل القصیدة الاولی

الا کل حال دون حالی و ثبتی ۔۔۔ لقد فات عن حد المدارک صبوتی

ولم یبق لی حال سوی الحق نفسہ ۔۔۔ تساوت لی الحالات من بعد نسبتی

صبوة بالضم میل بکودکی وجوانی مراد اینجا مقام جذب است وغلبہ نور اطلاق واضمحلال ظلمت تقید یعنی تساوت آنست کہ نسبت من باینحال نسبت من بآن حال ہر دو مساوی اند درین دو بیت اشارہ کردہ شد بمرتبہ انانیۂ کبری۔

وکانت کمالات تحل قلوبھم ۔۔۔ بنسبتھم ضلت اواطرھا سرة فطرة

وکانت کمالات تحل نفوسھم ۔۔۔ تحلی صراحا ویجذب محبة

فجاءت رجال بعدھم فتفطنوا ۔۔۔ بان کمال العین اعلی الوسیلة

وجاءت رجال بعدھم فتعمقوا ۔۔۔ باسرار ذی الجبروت حدات وغیبت

وندبت بالرحموت عن مکانھا ۔۔۔ اکل من الجبروت والدھر عمت

درین ابیات اشارہ کردہ شد باختلاف فیض الہی وادوار ختم فیض بر وسشا کی ازجہات دو فتح دیگری با ہر دو سمت یکی از دو انحصین نسبت حدود اولی دو دورہ تابعین شیخ تابعین

وطبقهٔ رابعه است وفیضی که درین دوره نصیب بشر شده دو مرتبه است مرتبهٔ ایمان که ظهور آن
فطرة کتابت اندوست ومرتبهٔ احسان که نسخهٔ صدر تفسیر اوست وبعد ازان سید الطائفه
جنید قدس سره فاتح فیض دیگر شد وآن مرتبهٔ روح وسر است وسر اگر غالب باشد
تجلی صراح میسر شود واگر روح نیز باو پیوندد وتجلی باشد همراه انس ومحبت خاصه
وبعد ازین طبقه دو نوع فائض شد مرتبهٔ خفی وذوق آن که بکمال عین با آن ایما کرده شده
زیرا که آخرات راه لقای عهد است بعین ثابته خود وش وهر چه بود و سیر ودور باشد آن
باشد که از آثار متکلم میسر شد چه وجود مطلق را قالبی است ووضعی بمقتضای همان قالب
بود ومرتبهٔ حجر بهت ونور القدس وآن را با سرار ذی الجبروت تعبیر کرده شد ونصیب
این زمان جمع الجمع است ودو مرتبه عبارت از نفس کلیه است وجبروت اشارهٔ تجلی اعظم

كانّ هناك الدهر سد سرّا طوبها	وجبروتها نارا الكليه تجلت
كانّ هناك الدهر جسم وعنصر	وجبروتها فيض الحيوة حجة
كانّ هناك الدهر جسم طبيعة	وجبروتها كون سرت فتساوت
كانّ هناك الدهر ارض كثيفة	وجبروتها شمس وضرب ابنية

این چهار مثال است نسبت تجلی اعظم را با نفس کلیه حاصل اینهمه آنست که تجلی اعظم
صورة حق است ظاهر شده در نفس کلیه

فشاهدتها فی الحق غارت عیونها	وما ثمّ من حد وحصو دشق
وشاهدت انّ الامر فیه مراتب	لطی تفاصیل الوجود لوحدة

ودرین دو بیت اشاره کرده شد که افراد عالم همه مرتقی می شود بانواع وانواع با جناس
اجناس بجنس الاجناس ومرجع آنهمه طور کلی حملی احاطی وجود مطلق است وآن اطوار

[illegible]

باینکه همه مراتب اند مندرج در وحدت وجود مطلق

وكلّ تجلٍّ حكمه في مقامه ... وانْ ليس من بعد المقام بصولة
وكل كلام من تجلٍّ فانّما ... ينادي لمن تحت التجلي بجهرة
وكل تجلٍّ شمس حق شعاعها ... افاضات انوار بصرف الصمود
اذا ما اقتضى امرا او اوجب موجبا ... تصرّف فيه بالوجوب بسطوة
وذلك ان العبد فيه محقّق ... بحق وباضمحلاله في الحقيقة
فان لاح صنم في هيولى صورة ... لعدّت معانيه له من طبيعة

درین شش بیت اشاره کرده شد بعکوس تجلی اعظم که در نفوس بشریه ظاهر میشود و در عالم بالاتر چه روح و سر یا در بعض احیاء عالم مثال و آنکه این عکوس تجلی از آن جهت اند که حاکی بعض کمالات اعظم باشند نه باعتبار ترکیب سر ظاهر در نشاء مظهر که بآن اعتبار از عالم است نه از تجلیات و عارف نظر نمیکند مگر از جهت مرآتیه حق ٥

تركنا الصياصي العنصريات خلفنا ... ومتنا عن الناسوت ايّة موتة
هنالك وجدنا الناس خمسة اضرب ... وخمسين صنفا من تفاصيل صيغة
ومتنا عن الاحداث من بعد هذه ... وسرنا عن العرض الخفاء بسرعة
ارى لي طباع الانس من بعد هذه ... اما بالاعيان الانام بنزهة
ارى كل انسان بطول بحزمة ... كعضو من الاعضاء من بين جثّة
ارى الكل معنى واحدا قد اصابه ... اذا الفيض يجري من تقاسيم جملة
طفرنا بها العرش من بعد طفرة ... وصرنا وجودا من لطائف كلية
تغرّبت من تلك الملابس كلها ... ولم نلتفت عرّجنا على محو صولة

التعریج الالتفات ١٢

فما هدت اسرا لیس فوق فستانه — اذا الوصف نبه علی قیام علامة
وکل لسان النطق عند ظهوره — واعطی تمام العلم والفهم حیرتی
ویرجو ولی الله فی حق نفسه — وفی الصحب والاولاد اوسع رحمة

درین ابیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام عناصر باحکام نفوس انسانیه ودرین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانیه چه در عالم لطافت الیشان وچه درحالت مفارقت آنها پنج صنف اند سابقین واصحاب یمین واصحاب اعراف ومنافقین وکفار رهر صنفی بده قسم منقسم می شوند تخمینا وتفصیل این معرفت از سائر کتب باباید طلبید وثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورة نوعیه انسانیه که طباع الانس تام او ست ودرین مرتبه استعدادات افراد انسان وانتساب آن استعدادات از حقیقه جامعه کلیه بطریقه معین منکشف می شود وانکه همه بمنزله اعضای یک آدمی است وثالث عروج است از اول مراتب تعین حقائق امکانیه که درشرع بکتابت قلم اعلی درسطح لوح مسطور شده واهل کشف این حقیقت فیاضه را مناسبتی بعرش اطلس ادراک کرده اند گویا قوت متخیله او ست والله اعلم بحضرت اجمال که قائم بنفس کلیه است وآنرا بکلمه تعبیر کرده شد ورابع عروج است ازین اجمال بحقیقة مطلقة که زبان از تعبیر او کوتاه ست الصیاصی حصارها وآن عبارت از اجسام وهیاکل است جدث بفتحتین قبر ومراد عالم برزخ است ۵ فصل

الا کل شئ ما خلا الله زائل — وکل وجود دون تجلیه باطل
ولیس نظام الرشد دون ظهوره — یتم ولا نظم التحقق کامل
تجلی علی الساعیر طورا وتارة — علی الطور شا فی العلن فی العز هائل
ای کل تنویر یشوبه کانه — سماء من الارشاد للخلق شامل

اذا ما یحاذی الشمس سیک فی الضحی | فقد فزت بالمقصود والکل حاصل
یظل به العبد الضعیف مصلیا | ویصبح بحر العلم من هو جاهل
کنوب علی شکل اللیوث نسیجه | یصول کما صال الهوی المتداخل
فان هب الشیٔ الدخیل بوجهه | فلا ثم حیوان ولا ثم صائل
ولست اری رکن الرکانة دونه | وما ثم من امر تجشم عامل

(حواشی: نوابغ — امر علی سبیله — الرکس بادة القوة دون محاذاة الشمس او دون الشی الدخیل ۱۲)

درین بیت اشاره کرده شد بظهور تدلیات الهیه که اصل او تجلی اعظم است و فروع او عکوس تجلی اعظم و بیان آنکه از وجود این تدلیات چاره نیست در نظام خیرچه باعتبار رفع جهاد و چه باعتبار ظهور شرائع در نفوس بنی آدم از جهة انبیاء علیهم السلام پس اسم الشمس اینجا عبارت از تجلی اعظم است و ببطلان وجود کنایه از عدم انتظام عالم بر وفق مصلحت کلیه و تجلی طور اشاره است بظهور عکوس تجلی اعظم بواسطه حجر بهت حضرت موسی علیه السلام و تجلی ساعیر اشاره بظهور عکوس اوست بواسطه حجر بهت حضرت عیسی علیه السلام و ساعیر نام جبلی است نزدیک مولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکارا شدن در عرب اشارت است بظهور عکوس او بواسطه حجر بهت حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم و آن اعم و اشمل و انفع تجلیات شد و هر تجلی که بجهت هدایت خلق ظهور کرد گویا عالمی ست براسه و نشاة الست علیحده که حکم آن بر مشمولان آن عالم جاری ست ولهذا ایشان را باحکام آن نوامیس و حدود آن شرائع مواخذه خواهد بود قطع نظر از شرائع دیگر و اشاره کرده شد بآنکه نبوت مکتسب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکیفیة محاذات واقع می شود و آن محاذات مبدا نبوت و ظهور آثار آن میگردد در نفس پیغامبر بوجهی و ظهور معجزات و دوام نصرة موافقین و خذلان مخالفین و تشبیه کرده شد

برکۃ نازلہ بہ سبب این محاذات بقیام شیر علم بہوا جلوت ای اوضحت علن للمتحیرین ظهور بائل کائل امثل القوم افرسهم الی الخیر شائل للخلق خبر بعد خبر تجشم ای تکلف ۔

حبانا هدی نورا علی العین قائما ۔ لاسرار رهبان النبیه حاصل
ولا بد هذا النور ثلج وفسحة ۔ وشرح وایضاح وبالعلم نازل
ولا بد ارهاص لمعناه شارح ۔ وللحق تفسیر عن الحیف مائل
ومن بعده یاتی المسیح وانه ۔ الی سره یهدی بما قال قائل

درین چهار بیت خبر داده شد از هجر بهبت که در اجمالی عین ثابته لسان شمس در کبد سما متمثل می شود و از ترشح علوم آن بر عقل و قلب که در سطح نسمه متعین شده است بیان کرده شد که خدای تعالی بواسطه او فیضی اراده کرده است در ملة محمدیه و حضرت عیسی تصدیق آن خواهد فرمود انشاء الله تعالی و ضمیر لمعناه راجع بنور است یعنی تفصیل علوم اجمالیه خود می نماید الحبی العطیة الثلج الیقین و الفسح سکها بهم نشسته و مراد از ارهاص بنیاد نهادن است ۔

اتانا وهبنا العلوم صنوفها ۔ هنیئا لکم قدت الیکم جلائل
فثلثت اقسام العلوم بباحث ۔ رسوخ وتاویل وعلم عنائل
علمنا بتنجیم وعلم عرافة ۔ وسر من الاسرار للکل نازل
فهمنا لسان الناس فی کل طبقة ۔ اذا دار فینا بین قوم مسائل

درین چهار بیت اشاره کرده شد باصناف علوم نازله از هجر بهبت در میان سر و عقل پس یکی علم راسخین است و این معرفت کتاب و سنت است و دیگر علم تاویل احادیث است که اسرار شرائع و غیر آن بآن ظاهر شود و سیم علم قوی غالب که علم کیفیت تنزل

وجود است بانواع و اعداد او علم کمالات اربع و ما یتعلق بها و نیز اشاره کرده شد که علم تنجیم و علم عرافه اصلی دارد و تاویلی و معرفت تنزلات همه را شامل است اگرچه منزلتی رخصت اشتغال بآن نمیدهند عنبل بالضم الصلب المتین جمعه عنابل بالفتح سحر بالرفع مبتدا و خبره نائل نازله شتری گریخت و توشه بروی نهند

رحلنا وخلّفنا العلوم بجسرِ بة ... تنوح کما ناحت نساء ثواکل

تخلّصت جدًّا من مخالط ذا الورى ... وسرتُ الى الرحمن والجود هاطل

ذهبنا الى اقصى الوجود اعمه ... نعوم به کالفاعلات القوابل

هو البحر لا قعرٌ ولا ساحلٌ له ... احطتُ به خبرا بما نال نائل

شهدتُ تدابیر الوجود جمیعها ... تدور کما دار الرحى المتمائل

نظرتُ الى الشخص الکبیر کانّه ... اذا قیس للشخص الصغیر مشاکل

قوى ثم افعال لکون بجسمها ... تحوّل ایاها القوى والهیاکل

رایتُ نظاما لیس یفصم سلکه ... وان قال بالانفصام والخرق عاقل

فلما فهمنا ان العروج متمّم ... فلا باس ان کانت ستق رواحل

فالقینا ودادینا الانام بوضعهم ... وطابت مرافقنا وطاب الشمائل

وقال لنا امّا ظهرنا بمظهر ... فمن لم یطعنا فیه ما هو عادل

لنقوم على العهد القویم وان نتق ... من القلب امزاع وتاوت وصائل

وعندی علوم لا یکاد یقلها ... سماء ولا برٌّ وبحرٌ وساحل

ویرجو ولی الله رحمة ربه ... وفضلا لانواع العطاهو شامل

درین ابیات اشاره است بانتقال از تنگنای کشور علم بوسعت آباد عالم اطلاق و اشارت [illegible]

بعض معارف خاصه آن عروج از انجمله حرکه دوریه است که در عالم مثال و شهادت واقع است
فیضی از عالم مثال نازل می شود و در شهادة ظهور می فرماید و از عالم شهادت رنگهای عجیب با خود
می برد و باعتبار آن رنگ مقتضی آن می شود که باز در شهادة بصفتی دیگر نزول فرماید ثم و ثم
و چون این آمد و شد بهیئت الفلکیه انجامد لازم آمد قیام قیامت و از انجمله آنکه النفس الکلیه بمنزله
روح شخص اکبر ست و افلاک و عناصر و موالید بمنزله اعضا آن شخص اکبر ست و از انجمله آنکه قوی
و هیاکل انواع و مانند آن هیئت اجتماعیه بعض قوی شخص اکبر می شود مثلاً انجذاب بنی آدم
مدتی استعمال کردند پس در ملکوت حقیقتی درست شد مانند آنکه بخار و غبار از زمین بر می خیزد ابر
میگردد و باز بزمین می بارد و از انجمله آنکه خرق عوائد نیز عادت مستمره است پس قول بخرق عادت
مطلقه ناشی از جهل ست و قول بخرق مالوف ناشی از معرفت تامه و از انجمله آنکه صاحب تجلی
ذاتی فرود می آید بقعر دورترین مراتب که مرتبه جوارح است و همرنگ عوام میگردد و آن مانع علو درجه
او نیست و از انجمله آنکه حضرت وجود در هر نشاه حکمی دارد و معرفت تامه موافقت هر حکمی تقاضا میکند
پس مجتهد شدن و اقامت حدود شرعیه و اخذ سنن و آداب تقاضای معرفت تامه است
و منافی علم توحید بها نال نائل بدل بعض من به باجادة البحار الخزعة قطعة يسيرة من اللحم
و تخزعوه تقاسموه النوی البعد الاوصال الاعضاء جمع وصل و کذلک الاوصائل جمع وصیلة
بمعنی القطعة و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله و اصحابه اجمعین

وقال مولانا فخر الاماثل والاقران ابو الخیر محمد عبد الرحمن السهواری مورخا

چون ختم شد این قصائد و شرح		دلهائے جهان چو غنچه بشگفت
سال طبعش زغیب ہاتف		با لطف اطیب النغم گفت
		۱ ۳ ھ ۰ ۴

خاتمة الطبع

تم طبع القصائد ـ بل الدرر الفرائد ـ للشيخ الاجل المشتهر المحدث الفقيه ـ والاديب البليغ المصقع
النبيه مولانا المولوي الشاه ولي الله الدهلوي العمري رضي الله تعالى عنه وعن منتسبيه
واهله وذويه وهو رحمه الله مع كونه هندي المولد قد زاحم العرب العرباء ـ في فصاحتهم ـ وساهم المفلقين
منهم في بلاغتهم ـ فاذا سمعت من لفظه الرقيق العذب خيل اليك انه رجل نشأ وترعرع في نجد
او طلع للمين سهيل ـ او منطيق من تميم ـ او مفلق من كراع النعيم ـ او سيطت تمائمه في هوازن ـ او نيطت
عليه تمائمه في بني مازن ـ او نجيد من زبيد ـ او صميم من بني اسد تلقى به فخرا لديارنا ـ ونزهة لاصحابنا
قد تفرد كل قصيدة منها بنكات جديدة واشارات مفيدة لم يسبق الى مثلها احد في سالف الزمان ـ وفيها عينان
تجريان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ـ بانشادها عند عارض لوحشة تنشر الخواطر ـ وبرؤيتها عند اولي الهمم
الازمة تقر النواظر ـ فنعم الانيس ـ وحبذا الجليس **فالقصيدة الاولى** منها البائية المشتملة على
الثناء والمناقب العالية وفي اثناء الثناء ترشد الى جملة من المطالب السنية **والثانية** منها الهمزية المتضمنة
على الاسرار الرمزية قد اختار فيها اسلوبا بديعا لم يرض فيه بايراد التشبيبات والتشبيهات المبتذلة على نمط الشعراء
بل اخترع من عنده تشبيبا لطيفا وتشبيها بليغا في نهاية الابتهاج كيف لا وهو في ثناء من خلق له الارض والسماء
نبينا اشرف الانبياء ـ وافصح الفصحاء صلى الله عليه وسلم **والثالثة** منها التائية المشتملة على جملة من النكات
اللطيفة والرموز الدقيقة **والرابعة** منها اللامية المشتملة على ظهور التدليات الالهية وبعض الاسرار الغامضة
وبين هذين القصيدتين قصيدة همزية اخرى لحسان بن ثابت رضي الله تعالى عنه قد وضعناها بعد الهمزية لمناسبة الوزن والمعنى
فالمرجو من الناظرين ان لا ينسوني عن الدعاء ومن اعانني على طبعه من اخوان الصفاء وخلان الوفاء اعني به المولوي
عبد الرحمن السهسواني والمولوي محمد حسن النواب بكير وكان ذلك يوم الاثنين سادس عشر من شهر رجب المرجب سنة اربع وثلث
مائة بعد الالف من هجرة النبوية على صاحبها الف الف صلوة وتحية وانا الضعيف محمد سعيد مظهر حسن ابادي